

# بنیادگرایی خاورمیانه در برابر سرمایه‌داری

دال سیونگ یو\*

و بازسازی سنتها و پایگاههای فرهنگی خود مورد استفاده قرار داده‌ایم. از آنجا که فرهنگ غالب این جوامع فرهنگ اسلامی است، حرکت‌های مذکور از جمله در شکل‌های گوناگون بنیادگرایی و اسلام سیاسی تجلی پیدا کرده است.

بنیادگرایی نیز در شکل‌های گوناگون بروز کرده و با برخی از وجوه هژمونی غرب، به‌ویژه در عرصه فرهنگی و سیاسی به معارضة برخاسته است. وجوه افراطی این معارضة اشکالی از تروریسم است که رویداد یازده سپتامبر در نوع خود رکورد تازه‌ای محسوب می‌شود. به هر حال مسائلی که این جریانها ایجاد کرده، از زمره مسائل مهم امروز جهان در عرصه منازعات بین‌المللی است. تلاشهایی چون طرح «خاورمیانه دموکراتیک» یا خاورمیانه بزرگ برای یافتن سامانی برای حل ریشه‌ای مسائلی از این دست است.

## اسلام و هویت

بازگشت به اسلام یا ارجاع به پایگاه و تمایزات اسلامی، شکل طبیعی تلاش برای حفظ هویت در میان مردم خاورمیانه است که هویت فرهنگی آنها در معرض طوفانهای گوناگونی از سوی غرب قرار گرفته است. فرهنگ غالب این منطقه از اسلامی نشئت گرفته است و

طی دهه‌های اخیر خاورمیانه یکی از بحران‌خیزترین مناطق جهان بوده است. این منطقه کانون بحرانهای گوناگون بوده که به شکل‌های مختلفی پهنه جهان را صحنه درگیریهایی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی کرده است. این بحرانها را با هر رویکردی که تحلیل کنیم، یکی از زوایای آن برخورد دو نیروی مهم معاصر در عرصه بین‌المللی یکی «هویت‌جویی» و دیگر «هژمونی» است. در هیچ جای جهان این دو نیروی عمده عرصه جهانی تا این میزان با یکدیگر وارد برخورد شدید و بحران‌زا نشده‌اند. شاید ریشه عمیقتر این رویدادها را در روایت بزرگتر رویارویی جریان سلطه از یک سو و مقاومت از سوی دیگر باید جست. با این حال صرف‌نظر از هر رویکردی که در جست‌وجوی لایه‌های درون‌تر جریانهای خاورمیانه می‌توان داشت، آنچه که به شکل عیان‌تر پیش روی ماست، برخورد دو نیرویی است که یکی را از نوع هژمونی می‌شناسیم و دیگری را از نوع هویت‌خواهی. در این مقاله تلاش بر این است به این وجه از رویدادهای معاصر خاورمیانه نگریده شود.

واژه «هژمونی» را در این مقاله برای سرکردگی غرب در عرصه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، و واژه «هویت» را نیز برای حرکت‌های جوامع اسلامی این منطقه در بازایی

هژمونی لایه‌های گوناگونی از پیکارجویان مسلمان را به شکلهای گوناگون وارد عرصه سیاسی می‌کند. اما اسلام در وهله اول نه به عنوان یک بازیگر بین‌المللی، بلکه به عنوان یک ایدئولوژی اجتماعی به صورت نیروی هژمون ستیز ظاهر شده است. اهمیت اسلام نه در قلمرو ژئوپولیتیک، بلکه در قلمرو فرهنگی است.

### تعارض فرهنگی

آیا به این ترتیب می‌توان گفت که اسلام سدی در برابر تمدن و تجدد غربی محسوب می‌شود و بازایی اسلامی که در دهه‌های اخیر به شکلهای گوناگون بروز کرده، حرکتی در مقابل سیر پیشرونده تمدن است؟ آیا رویارویی تمدن اسلامی و تمدن غربی برخورد از همان گوهری است که ساموئل هانتینگتون بیان کرده است؟ رویکرد هانتینگتون از یک نوع ذات‌گرایی مابه می‌گیرد که نگارنده به آن اعتقادی ندارد. رویکرد هانتینگتون برخاسته از این بینش است که فرهنگها و تمدنهای موجود در جهان گوهرهای متمایزی هستند که به یکدیگر راهی ندارند و تعامل بین آنها ناممکن است. لذا در جهانی که هر روز بیشتر درهم فشرده می‌شود، درگیری بین آنها گریزناپذیر است.

نگارنده برخلاف نظر هانتینگتون، به تعامل تمدنها و فرهنگها باور دارد. بنابراین باور رویارویی بین فرهنگها به معنی امتناع نفوذ آنها در یکدیگر

نیست. رابطه بین فرهنگها دوسویه است؛ در یک سو تعارض و در سوی دیگر تاثیر و تاثر قرار دارد. در این تاثیر و تاثر تمدن و فرهنگ نیرومندتر بیشتر تاثیرگذار و فرهنگ و تمدن ضعیفتر بیشتر تاثیرپذیر است. فرهنگ تاثیرپذیر نیز ضمن تاثیرپذیری به سهم خود برخی از خصوصیات خود را به آنچه پذیرفته است، منتقل می‌کند. اینکه چه چیزی یک تمدن و فرهنگ را قدرتمندتر و تاثیرگذار می‌کند به توان خلاقیت و پویایی آن تمدن و فرهنگ برمی‌گردد. توان خلاقیت و پویایی یک تمدن و فرهنگ امری تاریخی و مرتبط با سطح تکامل شیوه‌های تولید جامعه‌ای است که از جبهتی جوهره آن تمدن و فرهنگ را می‌سازد. در دورانی از تاریخ که ما در آن زندگی می‌کنیم، تمدن غرب فعلاً یک تمدن خلاق است. نیروی محرک این تمدن شیوه تولید سرمایه‌داری است که در حال جهانی شدن است. شیوه تولید سرمایه‌داری در ماهیت خود سمت و سوی جهانی دارد و طی سده‌های اخیر به سراسر جهان گشیده شده است. این شیوه تولید نیروی محرک و شکل‌دهنده تمدن جدید غرب است و هنوز گوهر زایندهی دارد.

صدها میلیون نفر از مردم خاورمیانه هویت خود را از اسلام می‌گیرند. گرچه اسلام به واسطه پیوستگی با یک تمدن غنی و یک تاریخ پویا چنان دامنه گسترده‌ای دارد که نتوان آن را دینی یک پارچه به شمار آورد، به هر حال دینی هویت‌بخش است. مسلمانان خود را متعلق به یک امت اسلامی می‌دانند و برای این تعلق اهمیت قائل‌اند. در جهانی که به واسطه نیروهای جهانی کننده و جهانی شونده هر روز بیشتر در هم تنیده می‌شود و بسیاری از مرزهای تمایزبخش آن فرو می‌ریزد، اسلام بیش از پیش برای مسلمانان به نقطه ارجاع تبدیل می‌شود.

این در حالی است که هژمونی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب همه پایگاههای سنت را در این منطقه در معرض هجوم بی‌امان قرار داده است. همه آنچه که با تاریخ و فرهنگ این منطقه مرتبط بود، به شکلهای گوناگون با تهدید هژمونی غرب روبه‌روست. این هژمونی در ایجاد سلطه اقتصادی، سیاسی و تلاش برای سلطه فرهنگی و تک‌صدایی فرهنگی نمایان می‌شود. همه جا در کوی و برزن، خانه و کارخانه و بازار و خیابان سنتها و ارزشهایی که زمانی وجه معنابخش زندگی مردم مسلمان را تشکیل می‌داد، با معارضة جلوه‌های گوناگون فرهنگ غربی روبه‌رو است.

هژمونی فرهنگی غرب در سراسر جهان به شکلهای مختلف راهش را به جلو باز می‌کند، اما هیچ‌جا به اندازه جوامع اسلامی درگیر چالشهای گوناگون نیست. مفهوم این سخن، البته آن نیست که این هژمونی پشت مرزهای کشورهای اسلامی متوقف مانده است یا متوقف خواهد ماند. اما به هر حال از دیدگاه غرب این مقاومت برای تحول منطقه به صورت یک مانع عمل می‌کند.

### پیکارجویان مسلمان

هژمونی ستیزی بیشتر در میان مردم عادی، و کمتر در میان دولتهای اسلامی به چشم می‌خورد. بیشتر حکومتهای کشورهای اسلامی را نمی‌توان در زمره حکومتهای ضد هژمون تعریف کرد. دولتهای ایران، سودان و عراق در زمان صدام از جمله دولتهایی به شمار می‌روند که به طور فعال با برخی از وجوه هژمونی غرب به ویژه در عرصه سیاسی و فرهنگی درگیری داشتند و دارند. اما آنچه بیش از همه در این زمینه حائز اهمیت است، واکنشهایی است که در میان مردم عادی این جوامع از جمله جنبشهای بازایی اسلامی بروز پیدا می‌کند. حادثه یازده سپتامبر که مبدأ دوره تاریخی تازه‌ای در این زمینه به شمار می‌رود، در چنین بستری رشد کرده است. القاعده اکنون به یک شبکه جهانی برای سازماندهی فعالیتهای تروریستی تبدیل شده است. جلال هویت و



به هر حال بسیاری از نهادها و نمودهای برآمده از تمدن و تجدد غرب به سرعت در حال جهانی شدن، یعنی گسترش به پهنه جهان است. نظام سرمایه‌داری، پدیده دولت-ملت، انگاره‌هایی از مردم‌سالاری مسیر جهانی شدن را طی می‌کند. اما این پیشروی بدون برانگیختن واکنش و ایجاد منازعات گوناگون نیست. از جمله این واکنشها بروز پدیده‌ای چون بنیادگرایی و هویت‌جویی است. تاریخ نشان داده است که جذب فرآورده‌های تمدنهای دیگر از سوی یک تمدن همزمان دو چهره همسان شدن و فاصله‌گذاری را با هم دارد. امارضات فرهنگی و حرکت‌های هویت‌جویی از جلوه‌های این تمایز و فاصله‌گذاری است.

فرآورده‌های تمدن و تجدد غرب همگام با نفوذ در جوامع سنتی، از جمله جوامع اسلامی، تالطمه‌هایی نیز در این جوامع ایجاد می‌کنند. چه بسا آن فرآورده‌ها که کمتر وجه فرهنگی دارند و به ظاهر خنثی هستند مانند شیوه تولید سرمایه‌داری تالطمه‌های بیشتری می‌افتدند. نظام تولید کالایی تمام سامانهای زندگی هزاران ساله را در هم می‌ریزد و مردم کنده شده از سامان زندگی سنتی را به

واکنشهای متفاوتی وا می‌دارد.

اما از این عوامل درون‌ترتیب که بگذریم وجه بیرون‌ترتیب هژمونی غرب یعنی سیاست‌های دولتهای غربی، عامل دیگری در برانگیختن واکنشهای مردم

مسلمان خاورمیانه است. قدرتهای غربی و بیش از همه ایالات متحده تنها به نفوذ تدریجی فرآورده‌های تمدن خود و پذیرش خود خواسته آن از سوی جوامع اسلامی رضایت نمی‌دهند. آنها می‌خواهند هم‌سو با نیازهای تازه نظام سرمایه‌دای جهانی، سیاست‌های نئولیبرال را با تمام ابزار ممکن بر دیگران تحمیل کنند و در این راه از به‌کارگیری وسایل سیاسی و نظامی نیز ابایی ندارند. تاکید بر ارزشهای لیبرالی در سیاست‌های خاورمیانه اساساً هم‌سو با پیشبرد هژمونی غرب است. به سخن دیگر، ارزشهای لیبرالی ابزاری برای پیشبرد هژمونی غرب است. قدرتهای غربی هر جا که پای منافع آنها در میان بوده است، به آسانی از این روشها صرف‌نظر کرده‌اند.

آنچه از سوی دولت اسرائیل صورت می‌گیرد، یکی از شواهد این امر است. مردم مسلمان بیش از دیگران با نیرنگهای غرب آشنا هستند. آنها بیش از دیگران قربانی این دفاع دروغین از ارزشهای لیبرالی بوده‌اند. حمایت دولت ایالات متحده نسبت به آنها از اسرائیل، بلکه از حکومت‌های اقتدارگرای منطقه، کودتا بر ضد دولتهای آزادی‌خواه دولت صندق، سالوسی بودن دفاع از ارزشهای

لیبرالی و دموکراسی را عیان می‌کند و مردم خاورمیانه بیش از مردم دیگر نقاط جهان طعم تلخ این گونه ریاکاریها را چشیده‌اند. دولت ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی به عنوان قدرت هژمون در پهنه جهان نه تنها بر گسترش جهانی فرهنگ غرب، بلکه بر قرائت امریکایی از این فرهنگ نیز اصرار دارد.

بنابراین می‌توان گفت از یک سو گسترش سرمایه‌داری و از سوی دیگر سیاست‌های هژمونیک قدرتهای سرمایه‌داری زمینه‌های گوناگونی را برای دامن گستردن تعارض‌های مختلف ایجاد می‌کند. از تلنز تاریخ اینکه این دو وجه با یکدیگر در تعارض نیز قرار می‌گیرند، یعنی آنکه جهانی‌شدن سرمایه‌داری ریسک‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد و ضرورت دخالت دولت در اقتصاد را ایجاد می‌کند، در حالی که جهانی‌سازی منطبق با سیاست‌های نئولیبرالی می‌خواهد دولتهای ملی را از مداخله در اقتصاد منع کند و سرنوشت مردم این کشور را یکسره به بازار جهانی سرمایه‌داری بسپارد.

### دفاع از دموکراسی

دموکراسی و مفاهیم مرتبط با آن مثل مفهوم حقوق بشر مهمترین مدعای غرب در سیاست خاورمیانه‌ای آن است. غرب خواهان گسترش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه است. با اینکه نمی‌توان گفت چنین ارزش‌هایی هیچ جایی در گرایشهای واقع‌گرای غربیها ندارد، اما آنچه برجستگی بیشتری دارد این است که این مفاهیم و ارزشها اساساً به نوعی گفتمان توجیهی برای پیشبرد مقاصد هژمونیک تقلیل داده شده‌اند. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که غرب سیاست‌های خود را به گفتمانهای توجیهی مختلفی مجهز کرده است. در عصر استعمار کلاسیک، گفتمان توجیهی برای پیشبرد مقاصد سرمایه‌داری جهانی مفهوم «تمدن‌سازی» بود. با آغاز دوره تازه‌ای از گسترش سرمایه‌داری جهانی طی سده‌دهه اخیر، گفتمان توجیهی تازه‌ای پیش کشیده شد که عبارت است از جهانی شدن و دفاع از دموکراسی. این گفتمان وسیله‌ای است برای پیشبرد استراتژی سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امریکا طی دوره‌ای که از نیمه دهه ۱۹۷۰ شروع می‌شود، دور تازه‌ای از سیاست‌های نئولیبرالی همراه با «توافق واشنگتن» شروع شد که جهت اصلی آن تجدید سازمان سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی سیاسی و نظامی ایالات متحده است. یکی از محورهای این تجدید سازمان تغییر نظام حقوقی و مالی جهان و همسو کردن آن با توافق سرمایه‌داری امریکا و نیازهای سرمایه امریکایی است. به این ترتیب مشخصه اصلی این دوره از تحولات اقتصادی جهانی هژمونی سرمایه‌داری مالی ایالات



متحدہ بر سرماہ داری جهانی است. ۲ تلاش در جهت بسط سیاستهای همسو یا نئونیبرالیسم، همگام با این تحولات است.

یکی از عناصر مهم استراتژی جهانی ایالات متحده در بسط هژمونی خود، تسلط بلامنازع در خاورمیانه و آسیای مرکزی و کنترل منابع نفتی این منطقه است. این منظور از جمله مستلزم مقهور کردن دولتهای هژمونی ستیز مثل ایران است. اشغال نظامی عراق و برانداختن صدام جزئی از همین برنامه استراتژیک بود. اینها جزئی از پیشبرد پروژه نئولیبرالی به سرکردگی ایالات متحده است.

هژمونی ایالات متحده و هزینه های آن در خاورمیانه از جنگ جهانی دوم به این طرف ایالات متحده کارگزار اصلی هژمونی غرب در تمام ابعاد (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی) بوده است. با فروپاشی شوروی و پایان گرفتن دوران جنگ سرد ایالات متحده به تنها ابرقدرت در نظام جهانی تبدیل شد (هر چند که البته نمیتوان گفت نظام بین المللی اکنون تک قطبی است). ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین بازیگر بین المللی راهبری هژمونی غرب را بر عهده دارد. ۲ به ویژه در خاورمیانه سایر قدرتهای غرب نقش مهمی ندارند و این نقش یکسره به ایالات متحده سپرده شده است. ایالات متحده با شبکه های اتحادیه های سیاسی که از جمله قدرتهای منطقه ای مثل ترکیه (عضو ناتو)، عربستان سعودی، مصر، پاکستان و اسرائیل (دژ آمریکا در دل منطقه) را در بر می گیرد، این هژمونی را رهبری می کند.

خاورمیانه دارای دو سوم ذخایر نفت جهان است و بدون میزان قابل توجهی از کنترل بر این منطقه، نمیتوان هژمونی جهانی ایالات متحده را ساماندهی کرد. حمله رژیم صدام به کویت و سیاستهای مرتبط با «نظم نوین جهانی» فرصتهای طلایی برای تحکیم نفوذ ایالات متحده در منطقه بود. ایالات متحده دولتهای جمهوری اسلامی ایران و رژیم صدام را به عنوان دولتهای متهم معرفی کرد و استراتژی «محاصره دوگانه» را علیه آنها به کار انداخت.

محور عمده سیاست ایالات متحده در خاورمیانه، یکی تامین جریان نفت با قیمت ارزان و دیگری حفظ امنیت اسرائیل است. حفظ امنیت اسرائیل در سیاست آمریکا جایگاه خاصی دارد. عمده ترین دلایل آن یکی جایگاه اسرائیل به عنوان پایگاه استراتژیک ایالات متحده در خاورمیانه است<sup>۵</sup> و دیگری نفوذ یهودیان در جامعه آمریکا و دولت آمریکا. ضمن اینکه همدردی عمومی مردم آمریکا با یهودیان نیز به نوبه خود زمینه مساعدت برای

رابطه ویژه ایالات متحده با اسرائیل ایجاد می کند. سیاست ایالات متحده در حمایت از اسرائیل وضعیت پیچیده ای را در خاورمیانه ایجاد کرده است. برای مردم مسلمان خاورمیانه، این سیاست دروغ بودن همه دعوای دفاع امریکاز دموکراسی و حقوق بشر را عیان می کند. از طرف دیگر ستمی که بر مردم فلسطین روا داشته می شود، به منزله تحقیر تمام مردم مسلمان خاورمیانه است. مسئله فلسطین یکی از بزرگترین منابع تولید شکلهای گوناگون رادیکالیسم سیاسی در میان جوانان مسلمان خاورمیانه است.

### باززایی اسلامی

آنچه به باززایی اسلامی به عنوان یکی از جلوه های جریان هویت جویی معروف شده است، در حقیقت واکنش مردم مسلمان به حوادثی است که به صورت خودانگیخته یا برنامه ریزی شده زندگی و ارزشهای آنها را مورد هجوم قرار داده است. جهش شدن سرمایه داری و اقتصاد، سامان سنتی زندگی مردم را از هم گسیخته است. یکی از پیامدهای این پدیده مهاجرت گسترده از روستاها به شهر بوده است. مهاجرت به شهرها به نوبه خود دشواریهای پیچیده ای را ایجاد کرده است. مسائلی مثل انفجار جمعیت شهرها، حاشیه نشینی، گسختگی مناسبات اخلاقی، شیوع انواع جرایم و جنایت از این جمله است.

مردم مسلمان خاورمیانه در این تحولات سیلابی شکست دوگانه را تجربه کردند: آنها از یک سو پیوستگیهای جامعه سنتی را از دست دادند و از سوی دیگر، در ایجاد یک جامعه صنعتی و مرفه از نوع جامعه غربی ناکام ماندند. دشواری آنها در همناوایی با وضعیت مدنی جدید و بیگانگی آنها از اندیشه هایی که ریشه در مناسبات اجتماعی و سیاسی غرب داشت، موجب شد که ارزشهای غربی از جمله ایده های لیبرالی در چشم آنها چیزی جز فردگرایی غیرمسئولانه، ورشکستگی اخلاقی، خودمداری و بی بندوباری جلوه نکنند.<sup>۶</sup>

یکی از عوامل باززایی اسلامی، سرخوردگی مسلمانان از رژیمهای سکولار در سیاستهای داخلی کشورهای اسلامی بود. کشورهای اسلامی پس از پشت سر گذاشتن دوران استعماری به تاسیس رژیمهای سکولار دست زدند، به امید آنکه به شیوه غربیها راه توسعه اقتصادی و صنعتی را طی کنند. تاسیس دولتهای سکولار الگوبرداری از سیاستهای کشورهای غربی بود که گمان می رفت راه غلبه بر قربانی عقب افتادگی را کوتاه می کند. تاسیس نهادهایی از نوع نهادهای مدرن غرب مثل





حاکمیت قانون، مجلس قانون گذاری، انتخابات عمومی و دولت مدرن، از نوع برنامهریز و بسیج گر آن، راهی برای دستیابی به این مقصود محسوب می شد. اما حاصل بسیار کمتر از آن چیزی بود که مردم مسلمان انتظار داشتند. نهادهای نوین نمایندگی به زودی از محتوا تهی شدند و به آریه‌هایی برای حکومت‌های اقتدارگرا کاهش یافتند. دولتهای سکولار نیز در گیرودار منازعات داخلی و خارجی به اقتدارگرایی روی آوردند و چهره ناخوشایندی از خود به نمایش گذاشتند.

### بحران نوسازی

به هر حال خواه به دلیل حجم انتظارات مردم یا ناتوانی دولتهای جدید در برآوردن آنها و همچنین به دلیل سنگینی جلوه‌های فساد در عملکرد این دولتها مردم به شدت از آنها سرخورده شدند. در کشورهای خاورمیانه با سنت اسلامی وجه تمایز این دولتها سکولار بودن آنها بود. آنها در عین حال یادآور دولتهای مشابه سکولار در غرب بودند که در چهره‌های گوناگون استعماری بر مسلمانان ستم روا می‌داشتند و در حمایت از اسرائیل آنها را تحقیر می‌کردند. بعد از جریان کمپ دیوید و برقراری روابط دیپلماتیک بین این دولتها و دولت اسرائیل، خشم مردم از این رژیمها شدت گرفت. این احوال زمینه مساعدی برای رویگردانی از سکولاریسم و روی آوری به اسلام و اوج گیری امواج اسلام سیاسی بود. گسترش امواج اسلام سیاسی به معنی بحران نوسازی سکولار بود که شاخصه دورانی از سیاستهای پسااستعماری را در کشورهای اسلامی تشکیل می‌داد.

همان‌طور که زمانی غریبها «دیگر» خود را در فرهنگ شرقی جسته بودند، اکنون مسلمانان بازگشت به اسلام را «دیگر» غرب برگزیده بودند. در واقع این بازگشت واکنشی بود در برابر هژمونی غرب و شکست دولتهای سکولار که آنها نیز یادآور الگوی غرب و آرزوهای بر باد رفته بودند. بازگشت به خویش و جست‌وجوی هویت اسلامی وضعیت غامضی را در سیاستهای داخلی کشورهای خاورمیانه و برنامه‌های قدرتهای غربی و دولت هژمون ایالات متحده ایجاد کرده است. این وضعیت به کابوسی در عرصه سیاست داخلی و خارجی منطقه تبدیل شده است. آنچه از این وضعیت آفریده می‌شود، برای قدرتهای فرامنطقه‌ای نه قابل فهم است، نه قابل پذیرش. در بعد داخلی نیز جنبشهای بنیادگرا و رژیمهای موجود در نوعی وضعیت بن‌بست قرار گرفته‌اند که هیچ یک قادر به حذف دیگری نیست. تنها در ایران و



سودان است که جنبش بنیادگرایی به قدرت سیاسی دست یافته است. اما در این دو کشور نیز ارائه یک سیاست بدیل هنوز دستخوش ابهام است.

### اسلام و توسعه

سخن گفتن از این تعارضها و برخورد و دشواریها به این معنا نیست که بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی تضاد ماهوی و حل‌نشدنی وجود دارد و مسلمانان از جذب فرهنگ و تمدن نوین ناتوان‌اند. مسائلی که از آن یاد کردیم، به معنی مقابله با تجدد غرب، یا درستر پیگویی، تمامی اجزای تجدد غرب نیست. بسیاری از نهادهای تجدد غرب فرایند جهانی شدن را طی می‌کنند و به شکلهای متفاوت و میزان مختلف در میان تمام جوامع از جمله مسلمانان نفوذ می‌کنند و این نفوذ هر روز بیشتر می‌شود. نهادهایی چون دولت - ملت، انتخابات، مشارکت مردم، حاکمیت قانون که از غرب برخاسته است به میزانهای متفاوت در جوامع اسلامی نیز راه خود را به جلو گشوده است. جنبشهای بنیادگرایی اسلامی نیز با این نهادها سر ستیز ندارند. در حقیقت مسئله عبارت از برخورد اسلام با وجوه عمده تمدن و تجدد غرب نیست، بلکه عبارت از شکلهای تطبیق فرآورده‌های تمدن و تجدد غرب با فرهنگهای بومی است. مشکل اینجا است که ظاهراً ایالات متحده شکلهای خاصی از پذیرش فرآورده‌های فرهنگ غرب را برای پیشبرد هژمونی خود مناسبتر به شمار می‌آورد. بنابراین تحمیل را بر تعامل ترجیح می‌دهد.<sup>۷</sup>

### حقوق بشر و حقوق مردم

یکی از عرصه‌هایی که در آن هژمونی و هویت وارد رویارویی می‌شود، ارزشهای مرتبط با لیبرالیسم به منزله یک سنت فکری ریشه‌دار غربی است. بی‌شک اندیشه‌های اسلامی با لیبرالیسم که از بینش اومانیسیم نشئت گرفته و با سکولاریسم پیوند خورده است، در برخی موارد همخوانی ندارد. به لحاظ بینشی در اندیشه اسلامی حاکمیت از آن خداوند است و جامعه اسلامی به‌عنوان یک پیکره واحد تحت حاکمیت خداوند قرار دارد. این اندیشه با عقیده به حاکمیت انسان که از اصول لیبرالیسم است، همخوانی ندارد. با این حال صرف نظر از این رویکردهای متفاوت بسیاری از اصول سیاستهای لیبرال مورد پذیرش جوامع اسلامی قرار گرفته است. جوامع اسلامی با بسیاری از اصول حقوق بشر نیز همسازی نشان داده‌اند. حتی برخی اندیشمندان مسلمان مثل «مودودی» مدعی شده‌اند که حقوق بشر در اصل مرتبط با مکتب اسلامی است.<sup>۸</sup> با این حال برخی از مواد حقوق بشر در مواردی با احکام اسلامی همخوانی ندارد.

کم توسعه‌ترین کشورهای جهان قرار داده است. آنچه به نام «جهانی شدن» معروف شده است، نظام قطب‌بندی جهان را به سمت قطبی شدن بیشتر به پیش می‌برد.<sup>۶</sup>

به حاشیه رانده‌شدگی، عقب‌ماندگی، فقر و تحقیر در عین حال زمینه‌ای برای رشد انواع رادیکالیسم در میان مردم مسلمان خاورمیانه است که در قالب هویت‌جویی به باززایی اسلامی و شکل‌های گوناگون هژمونی‌ستیزی روی آورده‌اند.<sup>۱۰</sup>

پی‌نوشتها

1. See Roland Robertson, Globalization; social Theory and global culture, London, sage, 1992
2. Paul Kennedy, preparing for Twenty-First country, London, Harper Collins, 1993, p 332
3. Leo Panitch, "The new imperial states", new left review, vol 2, Mar-Apr. 2000, pp 5-20
4. Robert Mcheshney, "Global media, Neoliberalism and Imperialism" Monthly review, vol 52, March 2001, pp. 1-19
5. See Noom chomsky, Fateful triangle: the united states,



Israel and Palestinian, South end press, 1999

6. Simon Murden, Islam, The middle East, and the new global Hegemony, London, Lynne Rienner publisher, 2002, p 12
  7. Kishar Mahbuban, "Diversity and Democracy" global dialogue, summer 1999, pp 19-30
  8. Heiner Biel Feldet, "Western Islamic Human right conception A critique of cultural essentialism in discussion on Human right" political theory, vol. 38, no 1 (February 2000) pp 90-121
  9. Cees Hameling "The Elusive concept of globalization" global dialogue, Summer, 1999, pp 1-9
  10. Michael Man. globalization and September 11, new left review, Nov-Dec. 2001, pp 51-72
- \* دانش‌آموخته رشته علوم سیاسی از دانشگاه تهران و کارشناس ارشد ایران‌شناسی در دانشگاه ستول

مسلمانان بنیادگرا با حقوق بشر مخالف هستند. کشورهای اسلامی نیز ضمن پذیرش بسیاری از حقوق بشر برخی اصول را که با احکام دینی مغایرت آشکار دارد، تعطیل گذاشته‌اند. غربیها کشورهای اسلامی را مورد نقد قرار می‌دهند که حقوق بشر را نقض می‌کنند و کشورهای اسلامی با توسل به اصل حاکمیت ملی و حقوق فرهنگی خود را حقی می‌دانند که اصول مغایر با احکام اسلام را رعایت نکنند. با این همه پیدا کردن راه‌حل برای این مسئله ناممکن نیست. برخی از دانش‌پژوهان نوعی حقوق بشر جهانی را پیشنهاد می‌کنند که در آن ضمن پذیرش اصولی عام در زمینه حقوق انسانها جایی نیز برای تمایز فرهنگی در نظر گرفته شده است. اما مشکل این است که ایالات متحده بر تحمیل دیدگاه غربی اصرار می‌ورزد و برخی از گروههای بنیادگرا بر برجسته کردن وجه تمایز خود تاکید دارند.

در مورد دموکراسی به طور کلی نیز سوءتفاهمی بین غرب و جوامع اسلامی وجود دارد. کارنامه کشورهای اسلامی در این زمینه ضعیفتر از سایر کشورهای جهان است. آنچه در این زمینه در کشورهای اسلامی صورت گرفته است، با انتظارات جوامع غربی فاصله زیادی دارد. در غرب این فکر رواج زیادی دارد که اسلام با دموکراسی تعارض بنیادی دارد. باز کردن این بحث مجال گسترده‌تری می‌خواهد. ما به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این نظر مورد قبول بسیاری از پژوهشگران نیست. علل سلطه رژیمهای اقتدارگرا را باید در عوامل دیگری جست‌وجو کرد. بی‌شک عامل فرهنگی نیز در سلطه رژیمهای اقتدارگرا در جوامع اسلامی نقش دارد اما به نظر نگارنده بخش عمده‌ای از ریشه اقتدارگرایی در کشورهای خاورمیانه را باید در ساخت اقتصادی آنها جست‌وجو کرد که اتفاقاً در این مورد نیز نقش هژمونی اقتصادی غرب جای مهمی دارد. یکی از عوامل مهم دوام اقتدارگرایی در خاورمیانه را باید در تقسیم کار جهانی جست‌وجو کرد. در این تقسیم کار برای حکومت‌های خاورمیانه جایگاه خاصی به صورت تسلط بر منابع ملی و درآمدهای حاصل از آن باقی مانده است. چنین جایگاهی به سلطه لایه‌های چندگانه از بوروکراتها بر اقتصاد و سیاست انجامیده است که منافعشان با دموکراسی و نظارت دموکراتیک همخوانی ندارد. در تقسیم کار جهانی جایگاه کشورهای خاورمیانه در حاشیه نظام جهانی و کار اصلی آن تولید انرژی برای نظام جهانی است. چنین جایگاهی کشورهای خاورمیانه را در ردیف